



عوامل دین‌گرایی

۱. خشن معرفی کردن دین

مذهب که می‌بایست دلیل هدایت و پیام آور محبت باشد، در اروپا به این صورت درآمد که مشاهده می‌کنیم هر گاه تصوّر هرکس از دین و خدا و مذهب، خشونت بود و اختناق و استبداد. بدیهی است که عکس العمل در مقابل چنین روشی مردم جز نفی مذهب از اساس و نفی آن چیزی که پایه اولی مذهب است، یعنی خدا، نمی‌تواند باشد.

هر وقت و هر زمان که پیشوایان مذهبی مردم - که مردم در هر حال آنها را نماینده واقعی مذهب تصوّر می‌کنند - پوست پلنگ می‌پوشند و دندان ببر نشان می‌دهند و متوسّل به تکفیر و تفسیق می‌شوند، مخصوصاً هنگامی که اغراض خصوصی به این صورت در می‌آید، بزرگترین ضربت بر پیکر دین و مذهب به سود مادیگری وارد می‌شود.^۱

۲. قرار دادن دین در مقابل دنیا

قهرآ در اجتماعاتی که با نام خدا و دین و مذهب برای نابودی غرایز طبیعی قیام می‌کنند و خداپرستی را با زندگی، متضاد معرفی می‌کنند، خود این معانی و مفاهیم عالی شکست می‌خورند و ماتریالیسم و سایر مکتبهای ضدّ خدایی و ضدّ دینی رواج می‌گیرد. لهذا بدون تردید باید گفت که زاهدان جاهل هر محیطی - که بدبختانه در میان خود ما هم زیاد هستند - از عوامل مهمّ گرایش مردم به مادیگری می‌باشند.

راسل می‌گوید تعلیمات کلیسایی بشر را در میان دو بدبختی و حرمان قرار می‌دهد: یا بدبختی دنیا و حرمان از نعمتهای آن، یا بدبختی و حرمان از آخرت و حور و قصور آن. می‌گوید از نظر کلیسا انسان الزاماً باید یکی از دو بدبختی را تحمل کند:

یا به بدبختی دنیا تن دهد و خود را محروم و منزوی نگه دارد و در مقابل در آخرت و جهان دیگر از لذّتها بهره‌مند گردد، یا اگر خواست در دنیا از نعمتها و لذّتها بهره‌مند باشد، باید بپذیرد که در آخرت محروم خواهد ماند ...

کسانی که این فکر را تبلیغ کرده و می‌کنند، خیال کرده‌اند که علت اینکه در دین یک سلسله چیزها از قبیل شراب و قمار و زنا و ظلم و غیره نهی شده این است که این امور سعادت و خوشبختی و بهجت می‌آورد و دین با خوشی و بهجت مخالف است و خدا خواسته او در دنیا خوشی و سعادت و مسرت نداشته باشد تا بتواند در آخرت خوشبخت باشد! و حال اینکه امر، درست برعکس این است.

این جلوگیریها و محدودیتهای به خاطر این است که این امور موجب بدبختی و تیرگی زندگی می‌گردد. اگر خدا گفت شراب مخور، معنایش این نیست که اگر شراب بخوری در دنیا خوشبخت می‌شوی و خوشبختی دنیا با خوشبختی آخرت ناسازگار است، بلکه چون شراب موجب بدبختی است، هم در دنیا و هم در آخرت از آن جلوگیری شده است. تمام محرّمات اینچنین‌اند؛ یعنی اگر موجب بدبختی نبودند حرام نمی‌شدند.

و همچنین در مورد واجبات؛ یعنی واجبات چون موجب خوشبختی هستند و در همین زندگی دنیا نیز اثر نیک دارند، واجب شده‌اند، نه اینکه واجب شده‌اند تا قدری از خوشبختی دنیا بکاهند ...

تعلیمات خلاف حقیقت برخی مبلّغین، موجب گشت که مردم از دین فراری شوند و خداشناسی را مستلزم قبول محرومیت و تحمل بدبختی و ذلت این جهانی بیندارند.^۲

۳. خالی شدن سنگر مبارزه و پرخاشگری علیه ستم از دینداران

لازمه خداشناسی و خداپرستی این است که انسان را به هدفهای ما فوق مادیات وابسته می‌کند و او را در راه هدفهای عالی خود باگذشت می‌نماید ... تاریخ نشان می‌دهد که همواره پیامبران و پیروان آنها بوده‌اند که در مقابل فرعونها و نمرودها و صاحبان قدرت به پا خاسته‌اند و قدرتهای اهریمنی را در هم کوفته‌اند. پیامبران بودند که با نیروی ایمان، از طبقه محروم و استثمار شده قدرتی عظیم علیه «ملا» و «مترفین» به وجود می‌آوردند ...

سراسر قرآن، حماسه پیکار و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر است. با این حال، چگونه است که سنگر انقلاب و پرخاشگری از الهیون گرفته شده و ماتریالیستها این سنگر را تصاحب کرده‌اند؟ آنچه مایه تعجب است این که حتی پیروان قرآن نیز این سنگر را از دست داده‌اند. از کلیسا تعجبی نیست. کلیسا قرنهای قرآن و اسلام و پیامبر گرامی اسلام را مورد طعن و شماتت قرار داد که چرا پا از گلیم رهبانیت و صومعه نشینی درازتر کرده است؟ چرا با ستمگران زمان به نبرد برخاسته است؟ چرا علیه قدرتهای دنیوی به پا خاسته است؟ چرا کار قیصر را به قیصر و کار خدا را به خدا وانگذاشته است؟ ...

آخالی شدن این سنگر از طرف خداپرستان و اشغال این سنگر به وسیله پیروان مکتب مادی، باعث گریز از دین و

گرایش به مادگرایی شد^۱ و تدریجاً چنین فکر کردند که شاید اندیشه ماتریالیسم چنین معجزه‌ای دارد و چنین افراد مبارز و پرخاشگری به وجود می‌آورد.^۳

۴. سلب حقوق سیاسی مردم به نام دین

یکی از علل دین‌گریزی نارسایی مفاهیم دینی از نظر حقوق سیاسی است. ارباب کلیسا و همچنین برخی فیلسوفان اروپایی اگر نوعی پیوند تصنعی میان اعتقاد به خدا از یک طرف و سلب حقوق سیاسی و تثبیت حکومتهای استبدادی از طرف دیگر برقرار شد؛ نوعی ارتباط مثبت میان دموکراسی و حکومت مردم بر مردم و بی‌خدایی فرض شد، چنین فرض شد که یا باید خدا را بپذیریم و حق حکومت را از طرف او تفویض شده به افراد معینی که هیچ نوع امتیاز روشنی ندارند، تلقی کنیم یا خدا را نفی کنیم تا بتوانیم خود را ذی حق بدانیم.

از نظر روانشناسی مذهبی یکی از موجبات عقبگرد مذهبی این است که اولیاء مذهب میان مذهب و یک نیاز طبیعی تضاد برقرار کنند، مخصوصاً هنگامی که آن نیاز در سطح افکار عمومی ظاهر شود. درست در مرحله‌ای که استبدادها و اختناقها به اوج خود می‌رسد و مردم تشنه این اندیشه می‌شوند که حق حاکمیت از آن مردم است، از طرف دینداران این فکر عرضه شود که مردم در زمینه حکومت فقط تکلیف و وظیفه دارند نه حق. همین کافی است که تشنگان آزادی و دموکراسی و حکومت را بر ضد دین و خدا برانگیزد ...

در این فلسفه‌ها مسؤولیت در مقابل خداوند موجب سلب مسؤولیت در مقابل مردم فرض شده است؛ مکلف و موظف بودن در برابر خداوند کافی دانسته شده است برای این که، مردم هیچ حقی نداشته باشند؛ عدالت همان باشد که حکمران انجام می‌دهد و ظلم برای او مفهوم و معنی نداشته باشد ... به عبارت دیگر، حق الله موجب سقوط حق الناس فرض شده است.^۴

پانوش:

۱. مجموعه آثار، ج ۱، ص ۴۹۲.
۲. مجموعه آثار، ج ۱، ص ۵۶۱ - ۵۶۷.
۳. مجموعه آثار، ج ۱، ص ۵۷۳ - ۵۷۸.
۴. مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۴۴۲ - ۴۴۵.